

## جهانی شدن و جنبش صلح

تحلیلی پیرامون تهاجم نظامی به عراق

احمد سپیداری

در زیر یورش پرآتش و پر تحرک قوی‌ترین و مخرب‌ترین ماشین جنگی جهان یعنی ائتلاف نیروهای نظامی آمریکا، انگلیس و دیگر متحدان پیدا و پنهان آن برای درهم شکستن دیکتاتوری در عراق، نوروز امسال مردم کشورمان غمبار و پرانده‌گذشت. و جنگ روانی - رسانه‌ای عظیمی که می‌کوشید امواج هزاران تن بمب ریخته شده بر سر مردم را در این تجاوز آشکار پوشش دهد، لحظه لحظه‌ی روزهای آغازین سال نو را با دردی جانکاه از خشونت و بی‌عدالتی کم‌نظیر نسبت به مردم کشور همسایه‌ی ما همراه ساخت. همه شاهد بودیم که چگونه پس از سال‌ها دوباره فضای بحث‌های سیاسی بر دید و بازدید نوروزی گسترده شد. همه از هم می‌پرسیدند علت این تهاجم وحشیانه چیست؟ به کجا می‌انجامد؟ چه راهی برای توقف آن وجود دارد؟ و سرنوشت کشور ما که نامش در میان کاندیداهای تهاجم‌های بعدی از هم اکنون نیز برجسته است، چه خواهد بود؟

در ماه‌های گذشته نقطه‌نظرات زیادی درباره‌ی احتمال یا عدم احتمال وقوع جنگ عراق خواندیم و شنیدیم. و اکنون میزان صحت آن پیش‌بینی‌ها روشن شده است. برای تحلیل گران سیاسی - به‌ویژه آن‌هایی که احتمال این حمله را نمی‌دادند - بازبینی این تحلیل‌ها خالی از فایده نیست. به نظر می‌رسد ضرورت حمله به عراق و اشتیاق آمریکا برای عملی کردن آن به قدری زیاد بوده که هیچ مانعی، نه مخالفت ده‌ها ملیونی مردم صلح‌دوست جهان، نه مقاومت بسیاری از دولت‌ها و کشورها، نه حتا رای مخالف اغلب اعضای شورای امنیت نیز نتوانست جلوی آن را بگیرد. آمریکا و انگلیس مجبور شدند با وجود از دست دادن مشروعیت حمله‌ی نظامی به عراق و رنگ باختن همه‌ی ترفندها برای بزرگ‌نمایی خطر سلاح‌های کشتار جمعی کشف نشده در آن کشور، منتظر ادامه‌ی کار بازرسی‌ها نمانند. و تهاجم خونین خود را به‌نمایش بگذارند.

امکان توقف تهاجم نظامی و ارایه‌ی راه حل صلح‌آمیز در چارچوب سازمان ملل رنگ‌باخته و هم‌اینک که مقاله نوشته می‌شود، ارتش مهاجمان، دروازه‌های بغداد را درهم کوبیده است و این تهاجم ددمنشانه به پایان وحشت‌آور خود نزدیک می‌شود. به نظر می‌رسد در روزهای آینده شاهد فرو ریختن آخرین مقاومت‌ها و سقوط پی‌درپی سایر شهرها باشیم. عملیاتی که دیر یا زود حکومت عراق را درهم خواهد شکست و سرزمینی سوخته با تلی از اجساد کودکان، زنان و مردان عراقی به جای خواهد گذاشت.

در پدیده‌های سیاسی اغلب اتفاق‌های امروز نتیجه‌ی کنش و واکنش‌های ماه‌ها و سال‌های گذشته‌اند. این اقدام‌های دیروز و امروز ماست که وقایع سال‌های آینده را رقم خواهد زد. نمی‌تران با از دست دادن فرصت‌ها، سیر وقایع سیاسی آینده را به راحتی دگرگون کرد. اما پیش از این‌که بیندیشیم چه باید کرد، باید به بررسی علت جنگ اخیر پرداخت.

آمریکا و انگلیس ادعا می‌کنند برای براندازی یک دیکتاتور ستمگر، از بین بردن خطر سلاح‌های کشتار جمعی و پیاده کردن دموکراسی به عراق لشکرکشی کرده‌اند. آن‌ها از خطری که این رژیم می‌تواند برای تمدن بشری ایجاد کند، سخن رانده و ریشه‌کن کردن استبداد مخوف این رژیم را برای پیشرفت تمدن بشری ضروری دانسته‌اند. آن‌ها ضرورتی نمی‌بینند در این زمینه توضیح دهند که پس چرا تاکنون از خونخوارترین حاکمان مستبد در آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا حمایت کرده و می‌کنند؟ چرا لزوم رعایت این دموکراسی به ایتالیا، اسپانیا و پرتغال که با وجود بیش از ۸۰ درصد آرای مردمشان به پشتیبانی تهاجم نظامی می‌پردازند و در جنگ شرکت می‌کند، گوشزد نمی‌شود.

اما جدا از این ادعاهای تبلیغاتی، تحلیل‌گران متقد در سطح جهان در بررسی علت تهاجم نظامی به عراق نظریه‌های مختلفی را ارایه داده‌اند که شاید بتوان آن‌ها را به این ترتیب دسته‌بندی کرد:

۱- سلطه‌ی نفتی: تهاجم نظامی آمریکا و انگلیس و دیگر متحدان آن‌ها به علت تملک و غارت منابع نفت و بهره‌برداری از آن به عنوان برگی برنده برای مهار رقبای اروپایی (اتحادیه‌ی اروپا) صورت گرفته است.

۲- سلطه‌ی نظامی: هدف تهاجم نظامی آمریکا ارباب نظامی دیگر کشورها و راندن آن‌ها به زیر چتر نظامی - امنیتی آمریکا و انگلیس برای صف‌بندی در برابر اتحادیه‌ی اروپا است.

۳- بحران اقتصادی: تهاجم نظامی به علت بحران اقتصادی داخلی آمریکا و بهره‌گیری از اقتصادی نظامی برای کنترل این بحران صورت گرفته و علت همکاری سایر متحدان به آمریکا

برخی بهره‌برداری‌ها بوده است.<sup>۱</sup> به همه آنچه با ما در این مورد گفته شد، باید توجه داشت که نفت در سال ۱۹۷۳

## الف - علت این تهاجم وحشیانه چیست؟

### ۱- سلطه‌ی نفتی

نظریه‌ی اول مبتنی بر بازسازی ساز و کار دوران استعمار و نو استعمار در دوران جهانی سازی و تکیه بر دانسته‌های سیاسی در این زمینه بوده و فاقد دقت لازم است. جهان امروز دیگر براساس ساز و کارهای سده‌ی گذشته نمی‌چرخد. کشورهای جهان سوم چه نفتی و چه غیرنفتی چرخش اقتصادی چندان تعیین‌کننده‌ای ندارند. که اشغال و غارت آن‌ها هم چون عصر گذشته به هدف کشورهای اشغال‌گر تبدیل شود. هم‌اکنون، غارت‌های صورت گرفته طی سده‌های گذشته، به همراه انقلاب علمی فنی سده‌ی اخیر، غول‌های اقتصادی را در مرکز جهان به وجود آورده که گردش مالی روزانه آن‌ها گاه با تولید ناخالص داخلی سالانه کشورهای مستعمره‌ی سابق - که اکنون کشورهای حاشیه‌ای نام گرفته‌اند - معادل است. برای نمونه، عراق در بهترین حالت، بودجه‌ی نفتی ۱۵ میلیارد دلاری خواهد داشت (رسیدن به این سقف از تولید و صادرات نفت مدت‌ها طول خواهد کشید) که باید با آن هزینه‌ی بازسازی بعد از جنگ، تامین حداقل مایحتاج مردم، پرداخت خسارت جنگ کویت، بدهی‌های ده‌ها میلیاردی خارجی و... را بپردازد. اگر مطابق آن چه گفته می‌شود هزینه‌ی جنگ را طبق برآورد مهاجمان، ۲۰۰ میلیارد دلار قلمداد کنیم و تصور شود از این چرخش ۱۵ میلیارد دلاری چیزی باقی می‌ماند و برای نمونه یک سوم آن به‌تمامی به صورت سود خالص غارت شود، هزینه‌ی جنگ معادل ۴۰ سال درآمد عراق است و اگر بر مبنای بهره‌های موجود جهانی احتساب شود، این رقم معادل بهره‌ی ۲/۵ درصد سرمایه‌ی اولیه است. آیا برای کسب چنین سودی به این بی‌آبرویی نیاز بود؟

این‌که هیات حاکمه‌ی فعلی آمریکا دستی در این معامله‌های پیدا و پنهان شرکت‌های نفتی دارد و ارزش سهام شرکت‌های متعلق به این گروه در جریان حمله‌ی نظامی به عراق افزایش یافته است، تردیدی نیست. این نیز واقعیت دارد. که جهانی‌سازی آمریکایی تاکید ویژه‌ای بر گسترش چتر نظامی امنیتی بر جهان، به ویژه بر مناطق نفتی و کشورهای خاورمیانه دارد. اما این نظر که قرار است از گلوگاه نفت علیه اتحادیه‌ی اروپا و یا منطقه‌ی یورو استفاده شود، دچار تناقض

۱. هر یک از دسته‌بندی‌های فوق، زیر شاخه‌ها و یا الگوهای مشابه با خود دارد. برای نمونه تحلیل اول یعنی سلطه‌ی نفتی به این صورت نیز فرمول‌بندی شده است که خانواده‌ی بوش و شرکت‌های نفتی تحت سرپرستی اعضای هیات حاکمه‌ی فعلی آمریکا منافع گروهی خود را حتا به منافع جهانی و بلندمدت دولت آمریکا ترجیح می‌دهند.

جدی است. چراکه هم‌اکنون بخشی از اتحادیه‌ی اروپا مانند، انگلیس، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و... با جنگ و اشغال عراق موافق و بخش دیگری مانند فرانسه، آلمان، بلژیک و... با آن مخالفند. جنگ عراق جابه‌جایی جدی در ارزش نسبی یورو و دلار ایجاد نکرده است.

پرسش دیگری که مطرح است آن است که چرا این صف‌بندی از وسط قطب مخالف می‌گذرد؟ آیا بخشی از اتحادیه‌ی اروپا منافع خود را تشخیص نمی‌دهد؟ چرا پیش از لزوم تغییر حاکمیت عراق به اصطلاح سرکش، در دیگر کشورهای تحت نفوذ، آمریکا و انگلیس مانند قطر و بحرین چنین سیاست تبعیض‌آمیزی در فروش و بهره‌برداری نفت گزارش نشده است؟ به عبارت دیگر، کشورهای نفتی موجود چه صف‌بندی خاصی در مقابل فروش نفت به اروپا داشته‌اند که عراق از آن تبعیت نمی‌کرد و باید پس از اشغال به آن تن می‌داد؟

حکومت دیکتاتوری عراق با وجود ناعادلانه دانستن مصوبه‌ی سازمان ملل با نام «نفت در برابر غذا» و کسر کردن یکجانبه‌ی خسارت کویت در جنگ خلیج از آن، چاره‌ای جز فروختن نفتش نداشت. آیا قرار است قراردادهای منعقد شده با فرانسه و روسیه در نظام جدید جهانی تعهدی برای رژیم بعدی عراق به وجود نیابد و به رسمیت شناخته نشود؟ تحلیل‌گرانی که این الگو را رایج داده‌اند، گاه با شناخت نقطه ضعف تحلیل‌های خود، و برای رهایی از این تناقض، آن را به ژئوپلیتیک پیچیده‌ی جهان، کاهش منابع انرژی و در نتیجه اهمیت یافتن چنین گلوگاه‌هایی در آینده ربط داده‌اند.

## ۲- سلطه‌ی نظامی

در نظریه‌ی دوم مسأله‌ی نفت عمده نمی‌شود، اما باز تقسیم جهان در گستره‌ی وسیع‌تری مبنای قرار می‌گیرد. این تحلیل بر آن است که آمریکا قابلیت رقابت اقتصادی با اتحادیه‌ی اروپا را از دست داده و در صدد است با استفاده از برتری نظامی - امنیتی خود راه را بر رقابت آزاد در مناطق وسیعی از جهان سد کند، تا با بهره‌گیری از این استراتژی، موقعیت ممتاز اقتصادی خود را حفظ کند و برای رسیدن به چنین هدفی همراهی برخی کشورها را جلب کرده است. چنین تحلیلی با مصوبه‌های سازمان تجارت جهانی در زمینه‌ی آزادسازی بسیار افراطی تجارت در جهان که همه‌ی قطب‌های مورد نظر و به‌ویژه آمریکا در تصویب و پی‌گیری آن اصرار دارند، متناقض است. آیا می‌توان تصور کرد استراتژی جهانی سازی مبنی بر حذف مرزهای اقتصادی و سپردن بازار به شرکت‌ها که در مصوبه‌های سازمان تجارت جهانی بازتاب یافته به زودمرگی پیش‌بینی نشده‌ای دچار شده باشد؟ کسی تاکنون چنین ادعایی نکرده است.

## ۳- بحران اقتصادی

نظریه‌ی سوم علت اصلی جنگ را بحران اقتصادی آمریکا و به طبع آن کشورهای صنعتی جهان می‌داند.

بحران عمیقی که اقتصاد آمریکا را فراگرفت از سال ۱۹۹۹ آغاز شد و برخلاف ادعاهای خوشبینانه‌ی برخی اقتصاددانان آمریکایی، هنوز فروکش نکرده است. رکود، کاهش ارزش سهام، گسترش نرخ بیکاری، کاهش سرمایه‌گذاری‌ها، افزایش بدهی‌های خارجی، و از جمله کسر بودجه‌ی چندصد میلیارد دلاری در بودجه‌ی فدرال آمریکا از پیامدهای این بحران است. بحران از همان آغاز ابعاد وسیعی داشت و به ورشکستگی پی‌درپی شرکت‌ها، و پیش‌بینی کاهش ۵۰ درصدی ارزش سهام و فروپاشی بازار سرمایه انجامید. برای مهار این بحران بهره‌ی بانکی در مدتی کوتاه از چیزی حدود ۸ درصد به ۱/۲ درصد کاهش داده شد. اما تدابیر صورت گرفته نتوانست از دامنه‌ی بحران بکاهد و اقتصاد را از ورشکستگی نجات دهد.

توطئه تروریستی ۱۱ سپتامبر که چیزی جز مداخله‌ی امنیتی برای برخورد با بحران نبود. به هیات حاکمه‌ی آمریکا این فرصت را داد که مشکلات را به گردن این رویداد بیندازد. این‌گونه وانمود شد که این بحران نیست که ۱۱ سپتامبر را به وجود آورد، بلکه ۱۱ سپتامبر است که باعث بروز بحران شده است.

در پی این حادثه، هیات حاکمه‌ی آمریکا حمله‌ی نظامی به افغانستان را سازمان داد و با ایجاد فضای امنیتی - نظامی و قراردادهای صدها میلیارد دلاری و در نتیجه‌ی تزریق دلارهای نظامی در اقتصاد بیمار کشور بحران را تا حدی مهار کرد.

تزریق دلارهای نظامی، اقتصاد آمریکا را به صورت موقت از رکود خارج کرد، اما اثر آن بیش از چند ماه دوام نیاورد. کاهش ارزش سهام و افزایش نرخ بی‌کاری و ورشکستگی شرکت‌های غول پیکر مانند انرون و وردکام دوباره خود را به عنوان مشخصه‌های اصلی ادامه‌ی بحران نشان داد. و رسانه‌های جهان از تشدید دوباره‌ی بحران خبر دادند.

به همین دلیل برخی تحلیل‌گران، علت اصلی تهاجم نظامی آمریکا به عراق را نیاز میرم به اقتصاد جنگی برای کنترل بحران اقتصادی عنوان می‌کنند. هم‌اینک نیز با قراردادهای عظیم نظامی و لایحه‌ی کاهش دوباره‌ی مالیات شرکت‌های بزرگ هزینه‌ی چیره شدن بر بحران را به دوش مالیات‌دهندگان آمریکایی است.

باید توجه داشت که سرمایه‌ی نظامی بخش قدرتمندی از سرمایه‌داری جهانی را تشکیل می‌دهد و سودآوری افسانه‌ای این بخش از تولید باعث شده که برخلاف ادعای برخی

نظریه پردازان، مانند الوبن تافلر این بخش اقتصادی تولید خود را به «شکلات» تغییر ندهد و با وجود فروپاشی رقیب اصلی نظامی یعنی اتحاد شوروی به گسترش بیش از پیش دامنه‌ی نفوذش ادامه دهد.

این نظریه عناصری بسیار قوی از واقعیت را دربر دارد، اما تحلیل آن از رابطه‌ی بحران و جهانی سازی هنوز نیاز به بازنگری دارد. بحران اقتصادی جهانی اخیر تنها مختص به آمریکا نیست؛ اگرچه فشار بیش از حدی به آن کشور وارد ساخته است. در بخش دیگری از مقاله به این بحث بازخواهیم گشت.

### جهانی سازی و قطب بندی جهان

ریشه‌ی بسیاری از تحلیل‌های ارایه شده که به ویژه در کشور ما هم طرفداران جدی دارد، باور به چند قطبی بودن جهان است. اما آیا روند جهانی شدن جایی برای گسترش و قدرت یافتن قطب‌های تازه باقی می‌گذارد؟ جهان پیش روی ما آشکارا تک قطبی است. تک قطبی نه به معنای آنکه تنها یک قطب در آن وجود دارد، بلکه به آن معنا که در آن یک قطب غلبه دارد باید پذیرفت که پس از فروپاشی اتحاد شوروی هیچ کشور یا گروه بندی کشورهای دیگری وجود ندارد که توان ایستادن در مقابل این ابرقدرت جهانی را داشته باشد. و سایر قطب بندی‌های درجه دوم اقتصادی و سیاسی در روند جهانی سازی ثولیبیرال، در حال تضعیف و ادغامند و نه تقویت و گسترش.

به نظر می‌رسد از آنجا که جهانی سازی را سرمایه‌های مالی ادغام شده‌ای راهبری می‌کنند که ویژگی‌های ملی، منطقه‌ای و حتا قطبی چندگانه بر آن غلبه ندارد، این روند در جهت فراگیر کردن اقتصاد جهانی به پیش می‌رود. و اگرچه به علت پیچیدگی‌های جغرافیای سیاسی جهان و وجود فرایندهای فرعی دیگر، هیچ‌گاه شکلی یک پارچه و یک دست و بدون تناقض نیافته و نمی‌یابد، اما فرایندها شاخه شاخه و چند قطبی شدن در آن روند اصلی و تعیین کننده نیست. جهان گرایشی به بازگشت به گذشته ندارد و جهانی سازی ثولیبیرال هم اکنون با پروژه آمریکایی سازی حاکمیت جهان به پیش برده می‌شود.

### نکته‌ی آخر

اگر چه هر کدام از این نظریه‌ها اجزایی کوچک یا بزرگ از واقعیت را دربر دارند، اما به علت عدم برخورداری از دیدی کلان به تحول جهانی و بی توجهی به روند جهانی سازی، گاه در سطح

باقی می مانند و نمی توانند ارتباط رویدادها را با یکدیگر توضیح دهند. در یک جمع بندی می توان چنین عنوان کرد که سرمایه داری جهانی برای چیره شدن بر این بحران عمیق با دور راه کار روبه روست. جنگ به عنوان راه کاری کوتاه مدت و سلطه ی جهانی (امنیتی - نظامی) در جهت بازگشایی بازار برای شرکت ها (جهانی سازی نئولیبرال) به عنوان راه کاری بلند مدت.

نکته ی حائز اهمیت دیگر آن است که در اثر روند جهانی سازی، تصمیم گیری ها از سطح دولت - کشورها به نهادهای حاکمیت جهانی انتقال می یابد و به همین دلیل لیبرالیسم که به عنوان نظامی مبتنی بر رای مردم در محدوده ی ملت - دولت ها ادامه ی حیات داده است، به تدریج تضعیف می شود. این یکی از ویژگی های مهم جهانی سازی است. نهادهای تصمیم گیرنده ی جهانی که ترکیبی از بانکداران بزرگ، شرکت های فراملی و قدرت های نظامی مسلط بر جهانند، نه انتخابی اند و نه پاسخگوی نظر رای دهندگان. دولت های منتخب در دمکراسی های لیبرال علاوه بر نظر رای دهندگان داخلی، گاه پاسخگوی حاکمیت جهانی می شوند که منویات آن می تواند با رای مردم در کشورشان بسیار متفاوت باشد. این امر را در جریان جنگ اخیر که در آن دولت های برخی کشورهای اروپایی مانند ایتالیا، اسپانیا و حتی انگلیس که با وجود مخالفت مردم با جنگ (در ایتالیا و اسپانیا بیش از ۸۰ درصد و در انگلیس بیش از ۵۰ درصد) و تظاهرات ملیونی پی در پی به نمایش گذاشته شد، به روشنی دیدیم.

## ب - پدیده ای تازه

این نه اولین و نه آخرین باری است که قدرتمندان جهان به تهاجم نظامی علیه دیگر کشورها دست می زنند. اشغال نظامی پاناما، یورش نظامی به صربستان و اشغال نظامی افغانستان از رویدادهایی است که در همین دهه ی اخیر شاهد آن بوده ایم و این در حالی است که در بسیاری مناقشات منطقه ای و داخلی کشورها در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا جای پای قدرتمندان نظامی به ویژه آمریکا دیده می شود.

آنچه در این لشکرکشی تازگی دارد و این تجاوز غیرقانونی را با مشابه های پیشین خود متفاوت می سازد، نه خود جنگ بلکه واکنش مردم جهان در برابر آن است. این بار صلح دوستان جهان مدت ها پیش از آغاز تهاجم، به میدان آمدند و در مقابل این پروژه ی نظامی صف آراییی کردند. در ماه های گذشته به تقریب هیچ اجلاس مردمی نبوده که در قطع نامه ی پایانی خود اشاره ای به مخالفت با لشکرکشی به منطقه ی خاورمیانه در آن مورد تاکید قرار نگرفته باشد.

آنچه جنبش صلح جهانی را غنی ساخت و به آن کیفیتی نوین بخشید، پیوستن جنبش مخالفان جهانی سازی نئولیبرال به آن بود. جنبش مخالفت با جهانی سازی نئولیبرال که در مقابل روند جهانی سازی موجود قدرافراشته با خیزش سیاتل در سال ۱۹۹۹ پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. این جنبش در چند سال گذشته با جذب بخش بزرگی از اتحادیه‌ها، احزاب و سازمان‌های غیردولتی فعال در زمینه‌های مختلف اجتماعی مانند محیط‌زیست، دفاع از حقوق بشر و حقوق زنان، صلح و... و ایجاد سازمان‌های مدرن شبکه‌ای در بین آن‌ها با استقبال وسیعی روبه‌رو و به جنبشی جهانی تبدیل شد. برگزاری سه اجلاس پی در پی سالانه در پورت الگره برزیل به نام مجمع جنبش‌های اجتماعی جهان (دبلیو، اس، اف)<sup>۱</sup>، برگزاری مجمع جنبش‌های اجتماعی اروپا (یو. اس. اف)<sup>۲</sup> در فلورانس ایتالیا، و مجمع جنبش‌های اجتماعی آسیا (ا. اس. اف)<sup>۳</sup> در حیدرآباد هند به آن اعتباری بیش از پیش بخشید. بسیاری از مبارزه‌های صلح‌جویانه ماه‌های اخیر در مقابل تهاجم نظامی آمریکا و انگلیس و دیگر متحدان منطقه‌ای و جهانی آن با سازمان‌دهی این جنبش انجام گرفته است.

این جنبش مرفق شد با افشای ماهیت تهاجم نظامی به عراق برای افکار عمومی جهان، صلح را به پرچم مبارزه علیه جهانی سازی نئولیبرال که اکنون با پرچم آمریکا به پیش برده می‌شود، تبدیل کند و هیات‌های حاکمه بخشی از کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا که در همه‌ی لشکرکشی‌های قبلی، متحد آمریکا بودند و حتا قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ علیه عراق را با اندکی چانه‌زنی امضا کرده بودند، ناچار به تبعیت از رای مردم کند در آن دسته از کشورها نیز که حکومت‌گران برخلاف آرای مخالف جنگ مردمشان به حمایت از متجاوزان پرداختند، گستردگی جنبش باعث به چالش گرفتن سیاست‌های جنگ‌طلبانه شد و آن دولت‌ها را از تحرک انداخت و زمین‌گیر کرد.

اکنون دیگر این آلمان و فرانسه نیستند که جلوی این لشکرکشی ایستاده‌اند. بلکه حتا نظامیان حاکم بر سرنوشت ترکیه نیز مجبور شده‌اند از بسیاری خواسته‌های خود عقب‌نشینی کنند و به تدابیر دولت جدید گردن بگذارند.

جنبش مخالفت با جهانی سازی نئولیبرال تازه در آغاز راه است. تظاهرات ده‌ها ملیونی اخیر در سراسر جهان و به ویژه تظاهرات تاریخی ۱۵ فوریه در ۶۰۰ شهر جهان، دومین گام بلند آن پس از سیاتل به‌شمار می‌رود. تظاهرات ۱۵ فوریه که دنیا را لرزاند در مجمع جنبش‌های

1. WSF (World Social Forum)

2. USF (European Social Forum)

3. ASF (Asian Social Forum)



اجتماعی اروپا که با بیش از ۳۰ هزار نماینده از سراسر اروپا برگزار شد پیشنهاد و تصویب شد و در اجلاس سوم مجمع در حضور ۱۰۰ هزار نماینده‌ی جنبش‌های اجتماعی جهان در پورت الگره مورد تایید و پشتیبانی قرار گرفت. این اجلاس که به اتحاد گسترده‌ی جنبش‌های مترقی اجتماعی در سطح جهان انجامید، نشان داد که شعار برگزاری اجلاس مبنی بر «جهان دیگری ممکن است»، می‌تواند مورد پذیرش بسیاری قرار گیرد.

روزنامه‌ی نیورک تایمز در سرمقاله‌ی ۱۶ فوریه خود اعتراف کرد که در جهان تنها یک ابرقدرت وجود ندارد، بلکه دو ابرقدرت در آن حضور دارند: یکی آمریکا و دیگری «افکار عمومی مردم جهان».

جنبش عظیم صلح اگرچه توان آن را نیافت که جلوی جنگ عراق را بگیرد. اما مرزهای بسیاری را درهم شکست و کسانی را به میدان مبارزه کشید. که در طول عمر خود در هیچ تظاهراتی شرکت نکرده بودند. تظاهرات به شهرها و مناطقی گسترش یافت که دهه‌ها در سکوت فرو رفته بود دانشگاه‌ها و مدارس را فتح کرد که دهه‌ها غیرسیاسی بودند، طبقه‌ی کارگر جهان را در ابعادی به میدان مبارزه کشاند که غیرقابل تصور می‌نمود و اتحاد و همبستگی را در میان جنبش‌های اجتماعی مختلف به نمایش گذاشت. که در تاریخ مبارزه‌ی مردم جهان بی سابقه بود.

جنبش توانست با برانگیختن افکار عمومی و اعمال فشار، مانع تصویب قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل شود و مشروعیت این تهاجم نظامی را از آن بگیرد و با افشای ماهیت تجاوزکارانه‌ی آن، به مقاومت مردم عراق در برابر آن دامن زند. و چهره‌ی واقعی متجاوزانی که با شعار برقراری دموکراسی سعی در توجیه لزوم سلطه‌ی خود را بر منطقه دارند، برملا سازد. این ویژگی دنیای معاصر است که در آن همه چیز جهانی می‌شود. قطعنامه‌ی پایانی تظاهرات ۲ میلیون نفری ۱۵ فوریه، صلح در شهر رم ایتالیا را جانشین فرمانده مارکوس، رهبر مبارزان چیاپاس مکزیکی نوشت و مادر کارلو جیولیانی که در تظاهرات سال ۲۰۰۱ فلورانس به وسیله‌ی پلیس ناجوانمردانه ترور شد، خواند و این خودگویای دوران تازه‌ای است که وارد آن می‌شویم.

پ - چه باید کرد؟

جهانی شدن روندی است که از آن گریزی نیست. این روند از سویی با پروژه‌ی جهانی سازی

و آمریکایی کردن اقتصاد جهان<sup>۱</sup> و از سوی دیگر به وسیله‌ی جنبش جهانی مخالفت با جهانی سازی تئولیرال به پیش برده می شود که آلترناتیو‌هایی مترقی برای نظام جهانی پیشنهاد داده است. دو ابرقدرت جدید یعنی آمریکا و «مردم جهان» یکدیگر را به چالش گرفته، به صف بندی در مقابل یکدیگر پرداخته، و در سال‌های آینده، خود را برای رویارویی هرچه وسیع تر تجهیز و تجدیدسازمان می کنند. به عبارت دیگر دولت‌ها در حال ادغام و مردم نیز در حال پیوستن به یکدیگرند در عصر انقلاب اطلاعاتی، انتقال به دوران جدید دیگر مانند گذشته سده‌ها به طول نمی انجامد، بلکه صحبت از دهه‌ها و شاید سال‌هاست. در هر دو اردوگاه چه مردم و چه حاکمان جهان، تضادها و روندهای فرعی دیگری نیز وجود دارد، اما روند اصلی که نقش فراگیر و تعیین کننده در چالش‌های آینده خواهد داشت، یکپارچگی و رودررویی این دو جبهه است.

در این روند، مرزهای ملی شکسته می شود. و دفاع قبیله‌ای از بازارهای حفاظت شده و انزوای سیاسی از روندهای جهانی به حافظه‌ی تاریخ سپرده می شود و به همین دلیل نمی تواند مورد پذیرش هیچ انسان مسوول و هوشمندی باشد.

روشن است که کشور ما نیز با خطر تهاجم نظامی آمریکا روبه‌رو است و مردم ما حق دارند از سیاست‌هایی که پای آن‌ها را به جنگ می کشد، ابراز تنفر کنند. آن‌ها مخالف جنگ مخربی اند که منجر به نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و آسیب‌های جبران ناپذیر انسانی شود. مقاومت نظامی در برابر تهاجم آمریکا تحت هر نام، بی نتیجه و غیر قابل پذیرش است و در بهترین حالت به همان وضعی می انجامد که در صربستان و عراق شاهدش بودیم.

از طرف دیگر، ما همان قدر توانایی جلوگیری از جنگ را خواهیم داشت که در راه صلح مبارزه کنیم. عدم حضور جدی مردم ما در این صحنه می تواند پیامدهای سنگینی را در پی داشته باشد. جنبش صلح جهانی عزم خود را برای جلوگیری از جنگ‌های بعدی جزم کرده و قصد دارد با تحکیم پیش از پیش صفوف خود توانمندتر از پیش، پا به میدان مبارزه گذارد. و تنها قدرتی است که توان بازداری از جنگ را دارد. و همه باید با احساس مسوولیت به یاری آن بشتابیم. این هیولای نظامی قدرتمند، که در میدان‌های جنگ غیر قابل شکست به نظر می رسد، در برابر توده‌های عظیم مصمم و پرشوری که به خیابان می ریزند، سخت آسیب پذیر و شکننده است، تحرکات آینده‌ی مردم صلح دوست جهان این واقعیت را به زودی به نمایش خواهد گذاشت.